



سکولاریزم و اندیشه دینی در جهان معاصر

دکتر همایون همتی

اشاره: محور این گفتار بررسی نسبت سکولاریزم با اندیشه دینی در جامعه دینی ایران است. مؤلف با ذکر تفاوت میان «سکولاریزم» بعنوان یک ایدئولوژی و مکتب فکری مبتنی بر پیشفرضهای خاص و «سکولاریزاسیون» بعنوان یک جریان و حادثه خارجی، به بیان مبانی سکولاریزم می پردازد. عقل محوری، انسان محوری، نسبت گزایی معرفتی و اخلاقی، سنت ستیزی و سنت گریزی، اباحی گری و آزادی مطلق، تکیه افراطی علم تجریمی، از جمله ارکان سکولاریزم است. در انتها مؤلف به طرح و نقد عقلانی شدن جهان و دین از دیدگاه ماکس وبر می پردازد و خطای وبر را در آمیختن «راز» با «مجهول» و تعریف دین بر پایه «راز» می داند.

درباره سکولاریزم و نسبت و تأثیر آن بر اندیشه دینی هم می‌توان در مقیاس جهانی سخن گفت و هم در مقایس کشور خودمان با وضعیت خاص و بافت فرهنگی و دینی و فکری ویژه‌ای که دارد. تأکید من در اینجا بیشتر در مورد جریانهای فکری و حرکت‌های اخیر است که توسط برخی از گروه‌ها یا متفکران در جامعه ما صورت گرفته و سخنانی از سوی آنان بیان شده که تقابلی در اذهان درافکنده است و تنش‌هایی در میان جامعه پدید آورده و موجب پیدایش برخی ابهامات، تحلیلهای متعارض و جدال‌انگیز و پرسشهایی برای نسل جوان بالنده این کشور شده است. بنده به سهم خود می‌کوشم تا در این زمینه روشنگری کنم و پرتوی بر ابهامات بیفکنم و راههایی را برای دستیابی به پاسخ پاره‌ای از این پرسشها نشان دهم.

در بحث حاضر پرسش اساسی ما این است که سکولاریزم چیست و نسبت آن با دین و اندیشه دینی چگونه است؟ آشکار است که برای پاسخ‌دادن به چنین پرسشی باید ابتدا معنای سکولاریزم و تعریف دین مشخص شود تا سپس بحث در بستر طبیعی و صحیح خود جریان یابد و پیش برود. نیز ضرورت دارد که علاوه بر بیان معنای لغوی، به مبانی و مقدمات و پیش‌فرضهای سکولاریزم نیز اشاره‌ای بشود تا زمینه دوری و بررسی نهایی کاملاً فراهم گردد.

تعبیر سکولاریزم و همچنین اصطلاح سکولاریزاسیون در اصل از واژه لاتین «سکولاریس» گرفته شد و در زبانهای اروپایی نخستین بار در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم در قرارداد «وستفالی» به کار رفته است. در آن ایام، مقصود از این واژه توضیح این نکته بود که نهادها و سرزمین‌هایی که زیر سیطره کلیسا قرار داشت، از نظارت و حاکمیت کلیسا خارج

شده و به زیر سلطه اقتدار سیاسی غیر روحانی و نهادهای عرفی دولتی و غیر کلیسایی انتقال یافته است.^۱ برای توضیح و بیان این واقعیت از واژه «سکولاریس» استفاده می‌کردند. در همان ایام این واژه در کاربرد همگانی و رایج بین مردم برای اشاره به تمییز و تفکیک میان امور مقدس و دینی از امور دنیوی ناسوتی و غیر مقدس بکار می‌رفت. همچنین از زمانهای دورتر دستگاه کلیسا کشیشهایی را که در حوزه‌ها و تشکیلات غیر روحانی و غیر کلیسایی به کار اشتغال می‌یافتند، کشیشهای عرفی یا سکولار می‌خوانند و از این واژه برای نامیدن آنها استفاده می‌کرد. بعدها دستگاه کلیسا از این واژه برای نامیدن کشیشها و روحانیانی که از خدمت کلیسایی معاف شده بودند و یا به هر دلیلی از خدمت مرخص شده و از عهد و پیمانشان برای خدمت به کلیسا آزاد شده بودند، بهره می‌گرفت. این تعبیر در قرن بیستم از سوی جامعه‌شناسان به معنای دیگری به کار رفت و از آن برای اشاره به مجموعه جریانات و تحولاتی که ضمن آن کنترل امور و نهادهای اجتماعی از کف مقامات و مراجع رسمی دینی خارج گشته و روشهای عقلانی و غیردینی و علمی و تجربی و اینجهانی جای ضوابط و آداب دینی برای اداره آنها را گرفته استفاده می‌شد.^۲ اصطلاح سکولاریزاسیون برای جامعه‌شناسان گذشته مانند اگوست کنت (۱۸۵۷ - ۱۷۹۸) شناخته شده بود و از آن برای توضیح فرآیندی بهره می‌جستند که در طی آن نهادهای گوناگون اجتماعی به تدریج از یکدیگر تمایز (Differentiation) می‌یابند و از قید حاکمیت قالبهای دینی که پیشتر محکوم و تابع آن بودند رها تر می‌شوند. این مسأله در آثار کسانی مانند ماکس وبر نیز مطرح شده است، بخصوص دیدگاههای ماکس وبر در این زمینه شهرت و معروفیت بسیاری یافته است.

در زبان فارسی برای اصطلاح «سکولاریزاسیون» معادل‌هایی پیشنهاد شده مانند دنیامداری، دنیاگرایی، جداانگاری دین و دنیا، لادینی، عرفی شدن، دنیوی شدن، غیردینی شدن، نامقدس شدن که وجه مشترک همه آنها قداست‌زدایی و دین‌زدایی است. سکولاریزاسیون، یعنی پروسه و جریان و فرآیندی که در طی آن دین از صحنه زندگی کنار زده می‌شود و نفوذ آن در جامعه کاهش می‌یابد. اما سکولاریزم یک مکتب و مرام و ایدئولوژی است که بعد از رنسانس پدید آمد و از فرزندان نهضت روشنگری^۳ (The Enlightenment) است و به معنای دنیاگرایی، لادینی، بی‌خدایی، اعراض از دین، کنارگذاشتن دین و نوعی احساس استغنا و بی‌نیازی از دین‌کردن است. سکولاریسم برخلاف سکولاریزاسیون که یک پروسه و حادثه خارجی است، یک مسلک و طرز فکر و نگرش و جهان بینی است که بشر را بی‌نیاز از ارزشهای الهی و اخلاق و معنویت و فضایل دینی و آموزه‌های وحیانی می‌داند. سکولاریزه شدن دین، یک پدیده و جریانی است که در متن جامعه و واقعیت خارجی رخ می‌دهد و از جنس فکر و معرفت نیست، اما سکولاریسم یک اندیشه و ایدئولوژی است و از جنس و سنخ فکر و معرفت است و این دو را نباید با هم درآمیخت.



سکولاریزم به منزله یک مکتب و مشرب فکری البته مبتنی بر یک سلسله پیشفرضها و مقدمات نظری خاصی است که بعداً به پاره‌ای از آن مبانی و مقدمات اشاره‌ای خواهم کرد، اما فعلاً تأکید می‌کنم که به تمایز بین سکولاریزاسیون و سکولاریسم دقت کنید و این دو را با هم نیامیزید. جریانی که در طی آن دین به حاشیه جامعه منتقل می‌شود و دچار انحطاط و زوال (Decline) گشته و قدرت و سیطره و نفوذ آن کاهش می‌یابد و به تعبیر برخی از جامعه‌شناسان معاصر غربی جریان خصوصی شدن دین^۴ (privatization) و بیرون راندن دین از صحنه زندگی، پس‌دیده‌ای است که به آن سکولاریزه شدن دین گفته می‌شود. یعنی دین دیگر در اقتصاد و سیاست و حکومت و «شیوه زندگی» (The Way of life) دخالت نمی‌کند، در روابط اجتماعی، ارزشگذارها، ازدواج، تحصیل، طلاق، صلح و جنگ و در متن زندگی حضور و نفوذی ندارد. این جریان را گاهی با مسامحه و تجوز «عقلانی شدن دین»^۵ هم خوانده‌اند

که تعبیری دوپهلوی و ابهام‌آلود و مغالطه‌آمیز است و بعداً در نقد دیدگاه ماکس وبر بدان اشاره‌ای مختصر خواهیم داشت. این پدیده را گاهی قداست‌زدایی کردن از دین (De Sacralization) یا «راز زدایی کردن از دین» (Demystification) نیز نامیده‌اند.^۶ از حرمت و قداست انداختن، دنیوی کردن، غیرروحانی شدن، تقدس زدایی و... همه نامها و مترادفهایی هستند که برای اشاره به جریان سکولاریزاسیون بکار رفته‌اند.

تذکر این نکته به روشن شدن بحث کمک می‌کند که بدانیم دین در تلقی غربیان و حتی بسیاری از دین‌شناسان بزرگ معاصر تا حدّ یک احساس تنزل کرده است و امروز دیگر در تلقی رایج جوامع غربی دین را یک نظام جامع نظری و عملی و مجموعه کاملی از آداب و عقاید نمی‌دانند و تلقی و انتظار آنان از دین با تلقی ما مسلمانان بکلی متفاوت است. ما اسلام را یک دین جامع و فراگیر می‌دانیم که ناظر به سعادت دنیوی و اخروی هر دو توأمان است و در همه جوانب مادی و معنوی و فردی و اجتماعی زندگی دخالت کرده و دستورات و احکامی در این موارد دارد و بسیار فراتر از یک احساس شخصی و فردی است. اما در تلقی رایج غربیان دین مسأله شخصی و خصوصی است نه یک امر اجتماعی یا نظام زندگی و مکتب فکری و اعتقادی.

این همان «پدیده خصوصی شدن دین» است که جامعه‌شناسانی مانند تالکوت پارسونز به آن اشاره کرده‌اند. در اغلب تئوریهای رایج دین‌شناسی محتوای معرفتی (Epistemic Content) دین انکار شده یا مورد غفلت قرار گرفته است و لذا دین دیگر به عنوان یک نظام اعتقادی و شناختاری مطرح نیست، بلکه مسأله‌ای است که تابع سلیقه و ذوق و احساس شخصی افراد است.^۷ مثل علاقه داشتن یا بی علاقه بودن نسبت به برخی از خوراکیها یا میوه‌ها که قابل تحسین یا سرزنش نیست و هر کسی حق دارد از روی طبع از غذا یا میوه خاصی خوشش بیاید یا نیاید. دینداری و گرایش به دین یا بی دینی و بی علاقه‌گی به دین نیز چنین است و هر کسی می‌تواند به دین پایبند باشد یا نباشد و نمی‌توان و نباید با چنین کسی مواجه و استدلال نمود، زیرا دین جنبه معرفتی و شناختی (Cognitive) ندارد و صرفاً یک احساس است که بعضی از مردم از آن برخوردارند و برخی نیستند و هیچکس را نمی‌توان به سبب طبع و سرشت و حالت روانی و احساسات خاصش ستایش یا



● عقل محوری بعنوان یکی از مبانی سکولاریزم یعنی، عقیده به اینکه عقل به تنهایی و مستقل از وحی و دین و آموزشهای الهی این قدرت و اقتدار را دارد که زندگی بشر را تدبیر کند.

● وبر غیر از خطاهای روش‌شناختی و تقلیل دین به مسیحیت و مسیحیت به پروتستانتیسم که تحقیق او را بشدت محدود و تعمیم‌ناپذیر کرده است، دو خطای عمده در باب عقلانی کردن جهان و دین کرده است. یکی اینکه «راز» را با «مجهول» یکی انگاشته و دیگر اینکه دین را بر پایه «راز» تعریف کرده است.



و برهان‌بردار نیست، زیرا از جنس فکر و معرفت نیست تا با معیارهای منطقی بتوان درباره آن داوری کرد و به ردّ و اثبات پرداخت. دین تابع احساس و پسند و سلیقه است، مثل مُد لباس و البته هر کس حق دارد که تابع مُد خاصی باشد و تقبیح و تحسین هم در اینجا مجاللی ندارد زیرا زمینه‌ای برای استدلال منطقی و بحث و نظر باز نیست. این پروسه در غرب اتفاق افتاده است و دین به صورت امری شخصی و خصوصی درآمده است. البته رشد علوم تجربی، ظهور فلسفه‌های الحادی، نواقص و کاستیهای مسیحیت کنونی، غفلت ارباب کلیسا، سیاستهای توطئه‌گر و دهها عامل دیگر در پیدایش چنین جریانی سهم داشته‌اند. این تهی شدن دین از محتوا و شخصی شدن دین و کنار رفتن آن از متن زندگی و جدایی دین و سیاست را نیز گاهی در جامعه‌شناسی دین، «سکولاریزه شدن دین» می‌نامند زیرا در طیّ چنین فرآیندی حضور و نفوذ دین کاهش یافته و طریق زوال پیموده است.

در نخستین سالهای پیروزی انقلاب اسلامی در کشور ما نیز برخی گروهکهای سیاسی نیز می‌کوشیدند تا تفسیری به اصطلاح انقلابی و اجتماعی و سیاسی و روزآمد از اسلام ارائه دهند و غالباً از دیدگاههای مارکسیستی تأثیر پذیرفته بودند. تفسیرهای ماتریالیستی و دیالکتیکی و به ظاهر انقلابی و علمی از اسلام نیز در واقع نوعی سکولاریزه کردن دین بود و استاد

ملامت نمود. دین در مغرب‌زمین تا حدود زیادی به چنین ورطه‌ای افتاده و به چنین بن‌بستی رسیده است. و چه پرچرم و خطاکارند روشنفکرانی که سرنوشت دین در غرب را در دیار ما فراقکنی می‌کنند و پدیده‌ای که در غرب اتفاق افتاده بدینجا نیز تعمیم می‌دهند و همان وضعیت را در اینجا نیز انتظار می‌کشند و دین اسلام را نیز مشمول و محکوم همان حکم می‌دانند. غافل از آنکه ساختار اجتماعی و بافت فرهنگی و شیوه تعلیم و تربیت و دیگر نهادهای اجتماعی ما بکلی با کشورهای غربی متفاوت است و مقایسه دین جامع و پویا و بالنده‌ای مثل اسلام با مسیحیت تحریف یافته، و فردگرا، منزوی کنونی از بُن خطاست. مقایسه دین سیاسی و اجتماعی و زنده‌ای مانند اسلام با رسوبات ناخالصی که از مسیحیت در غرب به جا مانده و با صدها اسطوره و افسانه درهم آمیخته خطایی نابخشودنی است. دین در غرب دچار یک چنین وضعیتی شده است که دیگر مجموعه‌ای از باورها و نگرش و یا نظام سیاسی و اقتصادی و اخلاقی نیست، بلکه یک احساس شخصی است و مربوط و تابع ذوق و سلیقه است مثل بوی عطر که کسی آن را دوست دارد و کسی نیز نسبت به آن حساسیت دارد و هیچیک را نمی‌شود مورد ستایش و نکوهش قرار داد زیرا تصمیم‌گیری منطقی و عقلانی در اینجا جایی ندارد. دین نیز از محتوای معرفتی تهی انگاشته شده و استدلال‌پذیر



فرزانه و دردمند، مرحوم شهید مطهری که عمق فاجعه را بخوبی دریافته بود به مبارزه با اینگونه تفسیرهای نادرست و انحرافی پرداخت و در کتاب «علل گرایش به مادیگری» به افشای این توطئه خطرناک اقدام کرد و آخر نیز جان عزیز خویش را بر سر اینکار نهاد. این گروهکها در نوشتجات و آثاری که منتشر می‌ساختند از آیات قرآنی و سخنان حضرت علی(ع) در نهج البلاغه و احادیث دیگر امامان و پیشوایان دینی(ع) بکار می‌بردند اما معناگذاری و تفسیری که ارائه می‌دادند کاملاً دنیوی و مادی و کمونیستی و غیردینی بود و بیشتر حالت تأییدگرفتن برای دیدگاه‌های از پیش معین‌شان بود. در واقع پدیده «التقاط» یکی از انواع و اقسام و یکی از مظاهر و جلوه‌های سکولاریزاسیون دین است. هر چند باید هشدار داد که تبدیل شدن دین به احساس شخصی و یا التقاط‌اندیشی و التقاط‌گرایی در قلمرو اندیشه دینی را تنها با مسامحه و توسع در معنا می‌توان از مصادیق «سکولاریزاسیون» دانست، زیرا این پدیده، طبق اصطلاح رایج و نزد جامعه‌شناسان دین از جنس فکر و معرفت نبوده و شامل تفسیرهای عرضه‌شده درباره دین نمی‌شود، بلکه واقعیتی است که در خارج و در متن جامعه رخ می‌دهد و در ضمن آن حضور دین در نهادهای اجتماعی و متن زندگی کاهش یافته و رفته‌رفته به کنار رانده می‌شود. جامعه‌شناسان این پروسه را عرفی‌شدن، دنیوی‌شدن، نامقدس‌شدن، غیردینی‌شدن،

غیرروحانی‌شدن دین خوانده‌اند و سکولاریزاسیون چنانکه گفتیم نامی است برای این جریان دنیوی‌سازی، عرفی‌سازی و قداست‌زدایی از دین. در حقیقت پیدایش پدیده‌هایی مانند التقاط، شاخص و نشانه‌ای برای سکولاریزه‌شدن دین هستند، چنانکه برخی از جامعه‌شناسان نیز به این مسأله اشاره کرده‌اند.

اما سکولاریزم، چنانکه در آغاز بحث گفتیم یک ایدئولوژی و طرز فکر است که مبانی و مقدمات خاصی دارد.^۸

یکی از مبانی نظری سکولاریزم، عقل محوری و عقل معیاری و عقل بسندگی (Rationalism) است. عقل‌گرایی ستبر و خشن و افراطی، یعنی عقیده به اینکه عقل به تنهایی و مستقل از وحی و دین و آموزشهای الهی این قدرت و اقتدار را دارد که زندگی بشر را اداره و تدبیر کند، یکی از مبانی مسلّم ایدئولوژی سکولاریزم است. البته ایدئولوژی سکولاریزم، چنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم، میراث بر نهضت روشنگری و اندیشه فیلسوفان روشنگر است. این ادعا که عقل بی‌مدد وحی و هدایت الهی می‌تواند برای زندگی آدمی برنامه‌ریزی کند و بدان سمت و سو دهد و بشر از دوران طفولیت رسته است و دیگر نیازی به ادیان و پیامبران و کتابهای آسمانی و آموزشهای الهی ندارد و با تصمیم‌گیریهای عقلایی و به مدد اندیشه و خردورزی می‌تواند راه بسپرد و به قیّم و مرشد و مربی الهی نیازی ندارد، یکی از

اصول اساسی تفکر سکولاریستی و دنیاگرایی است. پیشفرض دیگر سکولاریزم، اومانیزم (Homanism) یا بشرگرایی و انسان محوری است. طبق این عقیده، انسان، مدار و محور همه چیز است و خالق و آفریننده همه ارزشها، خود انسان است و جدای از انسان و عمل او هیچگونه ارزش و اخلاق و فضیلتی وجود ندارد. طبق این نظر، ارزشهای اخلاقی و بایدها و نبایدها و شیوه زندگی و فضیلتها و رذیلتها را نباید از وحی آموخت و از عالم غیب گرفت، زیرا چنین عالمی وجود ندارد و اگر هم بفرض وجود داشته باشد آدمی بدان نیازی ندارد و خود می تواند مستقلاً ارزشها را بیافریند و وضع کند. برای تعیین حسن و قبح امور و افعال نیازی به تعالیم ادیان و مداخله وحی و عالم غیب نیست، عقل جمعی و اجماع افراد جامعه و برنامه ریزیهای علمی و عقلایی و محاسبه پذیر کردن امور و بکارگیری شیوهها و تئوریهای علمی مدیریت برای سامان بخشیدن به امور جامعه و زندگی بشر کافی است. عقل خود به تنهایی می تواند حسن و قبح امور را تعیین کند و ارزشها و ضدارزشها را به ما بنمایاند و به ما بگوید چه چیز ستوده و چه چیز ناستوده است. ملاحظه می کنید که ایدئولوژی سکولاریزم چگونه در برابر دین و آموزه های وحیانی دم از استغنا می زند و چه مغرورانه و تفاخرآلود از بی نیازی به دین و هدایت الهی سخن می راند و بر آنست که همه امور عالم را با عقل تنها می توان به سامان آورد. اینجاست که می گوئیم در ایدئولوژی سکولاریزم صریحاً اعراض از دین و خدا و وحی تبلیغ می شود و آدمی دعوت می شود تا صرفاً به حکم عقل گردن نهد و از او فرمان ببرد. دین ستیزی و وحی ستیزی و غیب ستیزی و معنویت گریزی در واقع لب و گوهر مدعیات سکولاریزم است و تقابل عمده این طرز فکر با ادیان الهی در همینجاست و این اندیشه بیشترین تهدید را برای تفکر دینی و معنوی دارد.

یکی دیگر از مبانی نظری سکولاریزم، نسبیت گرایی (Relativism) است، هم در عرصه ارزشهای اخلاقی و هم در قلمرو معرفت.

در توجیه این نسبیت گرایی اخلاقی و معرفتی استناد عمده سکولاریست ها به خطا پذیری بشر و محدود بودن درک و فهم آدمی است. این نظریه که به لغزش انگاری نیز تعبیر شده، مبتنی بر این فرض است که آدمی موجودی است قابل خطا با درکی نارسا و محدود



و لغزش‌پذیر و بنابراین نباید انتظار الوهیت از او داشت. خطاکاری و محدودیت بشری در فهم و درک او نیز راه یافته و معرفت او را در تمامی زمینه‌ها خطاآمیز و نسبی و محدود و نارسا و نامقدس می‌سازد. این نظر که در برخی نوشته‌ها آمده که معرفت دینی، معرفتی بشری است و لذا انتقادپذیر، خطاآلود، نسبی، محدود و نامقدس است و همهٔ ویژگیهای بشری بودن بدان سرایت می‌کند نیز مبتنی بر همین دیدگاه لغزش‌انگارانه در مورد انسان است، هر چند که طرفداران آن در دیگر مبانی فکری‌شان با سکولاریزها تضاد و مخالفتی داشته باشند.

البته در اینکه آیا طرفداران ایدئولوژی سکولاریزم در عمل هم توانسته‌اند تک‌تک این مبانی را بطور استدلالی اثبات نموده و از آنها حمایت منطقی کنند و یا نه و اینکه آیا این پیش‌فرضها اساساً قابل اثباتند یا سخنانی فریبا و شعارگونه و بی‌پشتوانه‌اند جای بحث فراوان است و بنده فعلاً در مقام احصاء و «استقراء» این پیش‌فرضها و مبانی تئوریک هستم و نقادی و ارزیابی را به فرصت دیگری موکول می‌کنم، اما همین قدر اشاره می‌کنم که امکان اثبات و دفاع منطقی از این مبانی بشدت محل تردید بلکه انکار است و به اعتقاد من این اصول بسیار سطحی و سست‌بنیاد بوده و در برابر نقد منطقی و جدی تاب نمی‌آورند و به لحاظ منطقی قابل دفاع نیستند.

چکیدهٔ سخن، اینکه از دیدگاه سکولاریزم ارزشهای مطلق و ثابت و کلی و دائمی وجود ندارند و امور اخلاقی و ادراکات آدمی همه محدود و موقتی و نسبی‌اند و خوب و بد مطلق وجود ندارد و هر چه هست زائیدهٔ عقل و درک محدود آدمی است و پسند و ناپسند و حسن و قبح هم نسبی و تابع شرایط اجتماعی و زیستی است. مثلاً اگر سقط جنین را در یک جامعه‌ای آزاد می‌کنند نمی‌شود گفت خوب است یا بد و اگر همین عمل را در جامعهٔ دیگری تحریم و ممنوع می‌سازند باز هم نمی‌توان گفت که خوب است یا بد. هیچگونه ارزش الهی و مطلق یا امور مقدس وجود ندارد. آدمی خود خالق ارزشهاست و البته ارزش و ضدارزش مفاهیمی نسبی و وضعی و قراردادی‌اند که قابل تصدیق و تکذیب منطقی نیستند. شکاکیت معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی از دستاوردها و پیامدهای حتمی تفکر سکولاریزم است.

یکی دیگر از مبانی و پیش‌فرضهای ایدئولوژی سکولاریزم، ضدیت با سنت یا سنت‌ستیزی (Anti-Traditionism) و سنت‌گریزی است. در مقابل، رویکرد به هر چه که نو است و به تعبیر دیگر تجددگرایی و مدرنیسم (Modernism) از خصیصه‌ها و خصلتهای جدایی‌ناپذیر این ایدئولوژی است. سکولاریزم از سویی با سنت ستیزه و مبارزه می‌کند و در محو آن می‌کوشد و از سویی مبلغ و منادی و مروج و حمایتگر تجدد و نوگرایی و مدرنیسم است. و من در شگفتم از روشنفکران این روزگار که حتی در تقلیدکردن از غرب و غربیان نیز حسن انتخاب ندارند و زبوانه و منفعل عمل می‌کنند. دیری است که در کشورهای غربی یک جریان اصیل و ریشه‌دار و دامنگستر فرهنگی پا گرفته و ظهور یافته است که معمولاً از آن با نام سنت‌گرایی (Traditionalism) یاد می‌شود. اندیشمندان و فرزندان بزرگی همچون فریتهوف شوان، رنه گنون، تیتوس، بورکهارت، هیوستون اسمیت، هانری کربن، آنماری شیمیل، رادها کریشنان، کوماراسوامی، ویوکاناندا، سوزوکی، گابریل مارسل، روزه‌گاردی و دهها و صدها متفکر و صاحب‌نظر دیگر از طلایه‌داران و پیشتازان این نهضت عظیم فکری و حرکت فرهنگی‌اند. این متفکران درد اصلی بشر امروز را درد بی‌ایمانی، فقدان معنویت و دوری از تعهد و اخلاق و ارزشهای الهی و قدسی می‌دانند. بحران بی‌معنایی (Meaninglessness) که در غرب بیداد می‌کند و قربانی می‌گیرد و تبدیل شدن انسان به شیئی و کالا (Obyectigation = شیئیء وارگی یا شیئیء شدن انسان) و از دست رفتن هدف و معنای زندگی و خلأ و فقدان یک نظام ارزشی (Value System) که انسان غربی با آن رویاروست، این متفکران را به تأمل جدی برانگیخته و با اختلاف مشاربی که دارند بر این نکته اتفاق دارند که: «آن کبوتر پریده ز دلها ایمان است»^۹ آدمی به قول اقبال لاهوری محتاج تفسیری معنوی و روحانی از جهان هستی است^{۱۰} و بی‌حضرت دوست نمی‌تواند سرکند. این فرزندان دردمند و معنوی‌اندیش صلاهی بازگشت به دین و اخلاق و معنویت درفکنده‌اند و چاره و درمان انسان غربی را در بازگشت به ایمان و معنویت راستین و اندیشهٔ قدسی بازمی‌جویند. این جریان که یک جریان فرهنگی قوی و روشنفکرانه و کاملاً مترقی و پیشرو است به دلایلی، متأسفانه در کشور ما چندان

شناخته نیست و روشنفکران جامعه ما نیز سعی نکرده‌اند که این جریان را معرفی کنند و دست کم در تقلیدشان از غرب مستقل و مبتکرانه عمل کنند. اکثر این افرادی که نام بردیم از متفکران نامدار و ممتاز و استادان صاحب کرسی در دانشگاه‌های معتبر جهان هستند، اما روشنفکران خودباخته ما حتی تقلیدگران خوبی هم نیستند و در تقلیدشان هم ناکام و ناموفقند و به دنبال آشنایی با چنین روح‌های بزرگ و افکار مرقی و متعالی نیستند. امروز در غرب جریان فکری دیگری وجود دارد به نام پُست مدرنیسم که نمایندگان عمده و معروف آن کسانی مثل میشل فوکو، یورگن هابرماس، تئودور آدورنو، ماکس هورکهایمر، لیوتار و دیگران هستند. یکی از ت‌های این متفکران نقد مدرنیسم و تجددزدگی و بازگشت به نوعی اخلاق و معنویت و ارزش‌های انسانی است.^{۱۱} در غرب بسیاری از متفکران اصیل و جدی، متوجه مشکل شده‌اند لیکن درمان و راه‌حل را نمی‌دانند. فروپاشی کمونیسم، به بن‌بست رسیدن روش‌های سرمایه‌داری و تئوریه‌های گوناگون مدیریت، اقول فلسفه‌های ظاهر فریب و رنگارنگ، برخی از متفکران غربی را به خود مشغول ساخته و پس از پیروزی شگفتی‌آفرین انقلاب اسلامی و تأسیس یک حکومت دینی در این دیار که طرحی نو در جهان معاصر درافکنده است، دل‌های مشتاقان و آزادگان و معنویت‌جویان عطشناکانه به این کشور دوخته شده تا مگر ماء‌عذیبی به تشنگان وادی معرفت هدیه کند. جاذبه معنوی شخصیت امام، آن رهبر عارف و مقتدر و سیمای مسحورکننده و نورانی و کلام دلنشین و رشادت‌بدیل او هزاران هزار دردمند درمانده و یأس‌گرفته و سرخورده را در چهارگوشه جهان متوجه این سرزمین‌خدایی کرده است تا مگر پیام معنویتی از این مهد حکمت و عرفان و فرزانی و معنویت بشنوند و فروغ ایمان به زندگی سرد و تاریک‌شان گرمی و روشنایی بخشد. تمامی تئوریه‌ها و متاتئوریه‌ها را در غرب آزمایش کرده و صدها گونه فلسفه را تجربه کرده‌اند و به بن‌بست رسیده و یأس‌آلود، اکنون در پی سخنی نو و اندیشه و پیامی تازه هستند.

کلیسا نیز حساب خود را از زندگی جدا ساخته و از متن زندگی انسان غربی به کنار رفته است و پس از تحمل ضربه‌های مهلک از دانشمندان علوم تجربی و فلسفه‌های گوناگون و ناکامیها و عقب‌نشینی‌های پی در



پی اکنون مشغول تأمل است و عزم بازسازی و تجدید
قوا دارد، هر چند که با تز جدایی دین از سیاست برای
همیشه مشی خود را مشخص نموده و با دنیای انسانها
کاری ندارد و یکسره به آخرت گردیده است.

مقصود ما از سنت در اینجا سنت به معنای آداب و
رسوم ملی و قومی نیست که متعلق به زمانهای دور و
گذشته‌های خاموش باشد، بلکه مراد ما سنت دینی و
ارزشهای معنوی و روحانی و قدسی است که از
فراسوی طبیعت و زمان و جهان مادی به ما رسیده‌اند و
همواره تازه و باطراوتند و غبار زمان و گذشت ایام

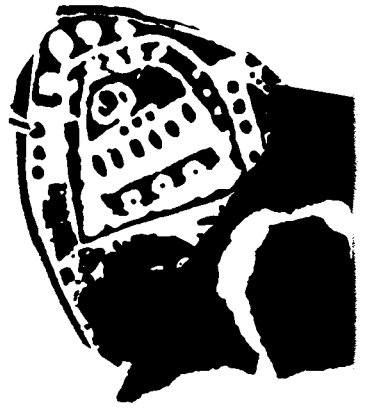
هیچگاه نتوانسته و نمی‌تواند آنها را کهنه و فرسوده
سازد، زیرا فراتر از زمان و مکان‌اند. پیام قدسی و الهی
دین، هرگز کهنه‌شدنی و نسخ‌پذیر و فرسودنی نیست.^{۱۲}

ما در ایران اسلامی وارث سنت دیرپای فلسفی و
عرفانی و الهیاتی بوده‌ایم و چندین نسل از بزرگترین و
برجسته‌ترین حکیمان و عارفان الهی و متکلمان نام‌آور
و مقتدر در این دیار داشته‌ایم و هنوز نیز در بسیاری از
شهرهای بزرگ و حوزه‌های علمیه فرزندانگان و عالمانی
داریم که فخر بشریت‌اند و خود از قله‌های شامخ عرفان
و حکمت بشمار می‌روند. ما از غنای فرهنگی و سنت
سرشار فلسفی و عرفانی برخورداریم که در همه جهات
بسیار نادر و کم‌نظیر است. همه تأسف ما در این است که
تاکنون فرهنگ والای خود را درست عرضه نکرده‌ایم و
به جهانیان نشانانده‌ایم. همه هراس و دغدغه ما باید
در این باشد که مبادا در معرفی میراث گرانقدر فرهنگی و
معنوی خود غفلت یا قصور بورزیم. فلسفه ملاصدرا و
عرفان ابن عربی را هنوز حتی درست مطالعه نکرده‌ایم
چه رسد به آنکه بجواییم به هموطنان یا جهانیان
بشناسانیم. مطالعات مقایسه‌ای در عرصه کلام و عرفان
و فلسفه و مباحث الهیات هرگز انجام نگرفته است و
هنوز کارهای نشده و راههای نرفته بسیاری هست که
همت پولادین اندیشمندان وارسته و متعهد را طلب
کند. ملاصدرا حکیم بسیار بزرگی است و اهمیت آرا و
اندیشه‌های او به هیچ رو کمتر از آرای هگل و هایدگر و
هوسرل و گادامر و کانت و کارنپ و ویتگنشتاین و
کواهن نیست ولی به جرأت می‌توان گفت که حتی یک
تحقیق مقایسه‌ای جدی و دانشگاهی و روشمند و
مستدل در این زمینه صورت نگرفته است. راز بریدگی
ما از سنت و انقطاع فرهنگی موجود و ریشه
سنت‌گزیزی و سنت‌ستیزی بسیاری از تحصیلکردگان و



روشنفکران ما نیز در همین‌جاست. به ستایش هایدگر و
برگسون می‌پردازیم در حالیکه از فلسفه عارف مشربانه
و ایمانی ملاصدرا غافلیم. به هگل رومی آوریم و
نمی‌دانیم که ژرف‌ترین و مستدل‌ترین بحثها در باب
هستی، علیت و حرکت، در نظام فلسفی «حکمت
متعالیه» آمده است. از دهها فیلسوف غربی نام می‌بریم
و نقل قول می‌کنیم بی‌آنکه با آثار فیلسوفان و عارفان
خودمان کمترین آشنایی را داشته باشیم یا حتی برخی از
آثار آنان را کمترین توجّهی کرده باشیم. یکی از صدها
متکلم غیور و ژرف‌اندیش خود را نمی‌شناسیم، اما
آثاری بسیاری از متکلمان مسیحی و یهودی را بارها و
بکرات خوانده‌ایم و دوره کرده‌ایم. این یکی از
دستاوردهای شوم و زیانبار سکولاریزم و مدرنیسم
است که سنت‌گرایی را تحت نام ارتجاع، کهنه‌پرستی،
بسه قهقرا رفتن و... محکوم و مطرود
می‌سازد.

لائسیسم یا بی‌دینی نیز یکی از مبانی ایدئولوژی
سکولاریسم است. اعراض از خدا و استغنا از حضرت
حق و کوس استقلال نواختن و خدا را و هر چه را که
قدسی و مینوی و فرازین و آنسویی است به پای
حکومت عقل قربان‌کردن. سکولاریسم تعلیم می‌دهد که
بی‌خدا زندگی کنید و بی‌حضور او به تمشیت و تنظیم
امور پردازید. لائسیسم نه دین را رد می‌کند و نه به
اثبات آن می‌پردازد، بلکه می‌کوشد تا آن را مسکوت و
مغفول بسازد و اصلاً مجالی برای طرح آن و اندیشیدن
به آن پدید نیاورد یعنی توطئه سکوت درباره خدا. طبق
این دیدگاه اصلاً نیازی به دین نیست تا پای خدا را به



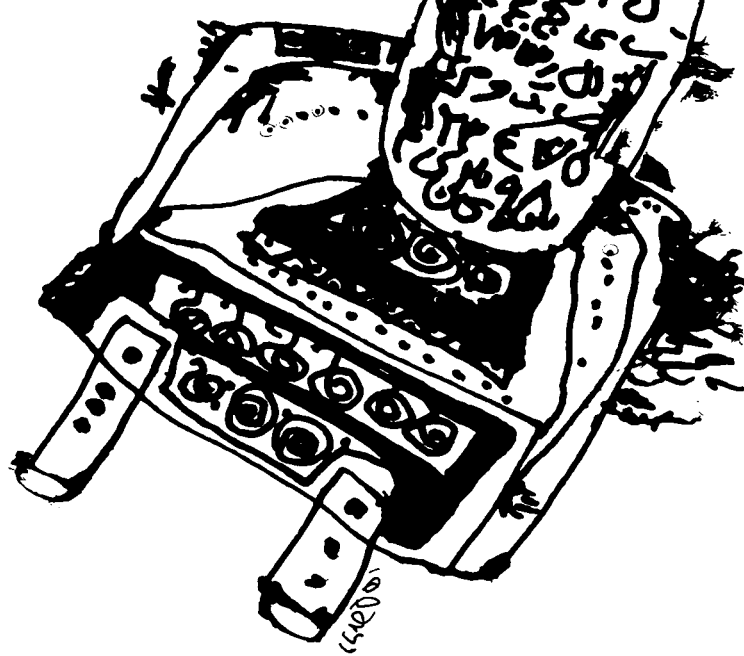
میان بکشیم. بی تفاوتی نسبت به دین، که به مراتب بدتر از ضدیت با دین است، یکی از پیامدهای انکارناپذیر سکولاریزم است.

اباحیگری و آزادی مطلق و بی حد و حصر و تجویز بی بندوباری و بی مولاتی برای بشر نیز یکی دیگر از تزه‌های معروف سکولاریزم است. طبق این دیدگاه نه نظارت الهی در کار است نه ثواب و عقاب اخروی. ارزشهای ثابت اخلاقی که همگان پذیر و اثبات شدنی و قابل دفاع باشند نیز وجود ندارند. پس آدمی آزاد است که به دلخواه خود عمل کند. در حالیکه طبق دلایل متقن فلسفی و آموزشهای ادیان الاهی، بشر موجودی است «ممکن الوجود» و سراپا نیاز و عین محدودیت و وابستگی است - که در فلسفه اسلامی از آن به «امکان فقری» تعبیر می‌کنند - و چنین موجودی که عین فقر و احتیاج و اتکاست چگونه می‌توان او را آزادی نامحدود و استقلال بخشید و یکسره رها و آزاد ساخت؟!

از دیگر مبانی و ارکان نظری ایدئولوژی سکولاریسم، سیانتیسم (Scientism) یا علم پرستی است. تکیه افراطی به علوم تجربی و علوم اجتماعی و معارف بشری یکی از مؤلفه‌های اصلی سکولاریزم است. طبق این عقیده مجموعه علوم و معارف بشری، به ویژه علوم تجربی برای تدبیر و اداره جامعه کفایت می‌کند و نیازی به احکام شرعی و دستورات دینی نیست. امروزه نیز ملاحظه می‌شود که کسانی صریحاً به مدیریت علمی دعوت می‌کنند و فقه و شریعت را از اداره جامعه عاجز می‌دانند و می‌گویند در فقه برنامه‌ریزی نیست و مدیریت فقهی نمی‌تواند جامعه را اداره کند چنین

سخنان و داوریهایی در واقع برخاسته از همین نگرش است. این کسان تنها شأنی که برای فقه قائلند بیان وظایف عبادی و فردی مکلفین است و گویی از نظر ایشان فقه دیگر نقشی و شأنی ندارد. در حالیکه ما مسلمانان در اثر آموزشهای دینی مان عقیده داریم که هیچ حادثه و واقعه‌ای نیست مگر اینکه برای آن خدا حکمی در شریعت مقرر فرموده است.^{۱۳} و از امور پست و ناچیزی مثل دستشویی رفتن و استحمام و آداب غذاخوردن تا جنگ و صلح و ازدواج و طلاق، ریاست و اقتصاد و ارتباط و معاشرت و تحصیل و قضاوت همه در شریعت دارای حکم مخصوص‌اند و بشر در هیچیک از این امور و شئون زندگی، رها و بخود وانهاده نیست. حتی در مورد همان برنامه‌ریزی‌ها و شیوه‌های مدیریت جامعه، باز شریعت دستور و توصیه و سخن و پیام دارد. بخش عمده‌ای از مباحث فقهی ما مربوط به امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و بیع معاملات و قراردادهای و مکاسب و پیشه‌ها و فعالیت‌های اقتصادی و آیین دادرسی و آداب قضاوت است. چگونه می‌توان بیباکانه چنین حکمی داد و منزلت فقه و شریعت را چنین خوار و کم‌بها جلوه داد؟!

بله در مورد روشهای استنباط و علوم لازم برای اجتهاد و شرایط مفتی و مجتهد و تعیین مسایل و شناخت امور مورد نیاز و توجه به شرایط زمان و مکان و مباحثی از این قبیل جای سخن و تأمل است. اما درمندان و آسیب‌شناسانه و خیراندیشانه سخن گفتن یک مسأله است و عیبجویی و طعن‌زدن و به سخنه گرفتن و غیرمستولانه و بیدردانه سخن گفتن و هجوم



بردن و ویران کردن مسأله دیگری است. اندیشمندان دلسوز و مسلمان که سرافرازی مسلمانان و اعتبار و عظمت اسلام را می‌خواهند باید عالمانه و پژوهشگرانه در این موارد مذاقه و تأمل کنند و چاره‌اندیشی نموده و راه حل ارائه دهند تا کاستیها کاهش پذیرد و رخنه‌ها فروپوشیده شود، نه چنان سخن بگویند و بنویسند که دشمنان را گستاخ ساخته و جسارت آنان را موجب شوند. این سخن سنجیده و منصفانه‌ای نیست که بگوییم فقه نمی‌تواند مدیریت کند، فقه فقط برای بیان احکام و اعمال مکلفین است، پس بقیه ابواب فقه مربوط به چیست؟ پس مباحث مربوط به بیع خیارات و مکاسب محرّمه و قضاء و شهادت و جهاد و... درباره چیست؟ بله می‌توان به نظریه یا روش یا مکتب فقهی خاصی ایراد گرفت، اما حکم کلی نمی‌توان صادر کرد. کدام نظام و مکتب فقهی است و کدام معرفت و نگرش فقهی است که نمی‌تواند جامعه را اداره کند، آیا فقه زنده و بالنده‌ای که امام بزرگ ما از آن دم می‌زد و نماینده و طرفدار آن بود نیز چنین است؟ آیا دیدگاههای فقهی مترقی و هشیارانه مقام معظم رهبری نیز همینگونه است؟ یا فقط فقه رایج گذشته چنین حکمی دارد، اما مکتب فقهی بالنده و محققانه و واقع‌بینانه امام و رهبر فرزانه امروزمان از این قاعده مستثناست؟ اگر چنین است، پس نباید حکم کلی صادر کرد و اگر غیر از این است باید مدّعی بر مدّعی خود دلیل بیاورد و مدیریت موفق و کارآمد چندین ساله حضرت امام(ره) را نیز مورد تردید و انکار قرار دهد وگرنه چگونه می‌توان آن را توجیه کرد؟ این درست است که گستره و حجم انتظارات

ما از فقه، پس از پیروزی انقلاب و دوران تأسیس و استقرار حکومت دینی در این دیار، فرق کرده است، اما از متفکران مسلمان غیرتمند انتظار می‌رود که عالمانه بحث کنند و مشفقانه راه‌حل نشان دهند، نه عیبجویانه در فقه و شریعت طعن زنند و موجب بدبینی جامعه و خوارانگاشتن علم شریعت شوند. سخن در این نیست که می‌توان یا باید حل همه مشکلات را از علم فقه خواست، بلکه مدّعا این است که پویایی و توجه به مقتضیات زمان در متن خود علم فقه ملحوظ است و باید کوشید تا فقه ایده‌آل را تأسیس کرد.

پس علم‌پرستی و ستایش و سرسپردگی نسبت به علم و انتظار و توقع افراطی از علم داشتن نیز یکی دیگر از ارکان و بنیانهای ایدئولوژی سکولاریزم است. آنچه که تا اینجا آوردیم شرح و توضیح مختصری بود درباره ارکان و مبانی تئوریک ایدئولوژی سکولاریزم. شاید نکات دیگری هم بر این فهرست فشرده بتوان افزود، ولی ما در مقام استیفا و احصای کامل نبودیم و تنها می‌خواستیم به مهمترین اصول و ارکان نظری و پیشفرضهای صریح یا مستتر این طرز فکر و نگرش اشاره کنیم و بحث مبسوط و مستوفی در این زمینه نیاز به مجال دیگری دارد که به تفصیل به شرح و بررسی این مبانی و نقادی و ارزیابی آنها بپردازیم. در اینجا همینقدر اشاره کنیم که در این مبانی و مدّعیات دهها اشکال می‌توان وارد کرد. و به لحاظ منطقی و فلسفی و معرفت شناختی خدشه‌های بسیار نمود و این ارکان و مبانی را متزلزل ساخت، که این مهم را به فرصتی دیگر وامی‌گذاریم.

پیشتر و در آغاز سخن اشاره‌ای به تئوری معروف ماکس وبر داشتیم که دربارهٔ عرفی شدن یا عقلانی شدن و به تعبیر دقیقتر راززدایی و افسون‌زدایی (Disenchantment) از جهان است.^{۱۴} وبر مسألهٔ عقلانیت و عقلانی شدن دین را مطرح کرده است و به اعتقاد او با رشد علوم و کشف مجهولات و رازهای هستی و جهان آفرینش پروسهٔ راززدایی تحقق یافته و بینش و نگرش دینی را که رازگرایانه و رازورانه است تضعیف و تضییق می‌کند. وبر غیر از خطاهای روش‌شناختی و تقلیل دین به مسیحیت و منحصرساختن مسیحیت به پروتستانتیسم که تحقیق او را موردی و بشدت محدود و یک‌بُعدی و تعمیم‌ناپذیر کرده است، در اینجا دو خطای عمده کرده است، یکی اینکه «راز» را با «مجهول» یکی انگاشته و دیگر اینکه دین را بر پایهٔ راز تعریف کرده و آن را صرفاً امری رازآلود پنداشته است. راز غیر از مجهول است و آنچه که با پیشرفت علوم کشف شده معلوم می‌گردد مجهولات بشر است نه رازهای هستی. راز را اساساً از طرق عقلی و عادی نمی‌توان شناخت زیرا متعلق به ساحتی فراعقلانی و شهودی است. دین نیز مجموعه‌ای از اسرار یا عقاید صرفاً رازآلود نیست، بلکه ابعاد عقلانی و معرفتی دارد و یک بُعد شهودی و فراعقلانی نیز دارد که آن را با قدم معرفت و شهود قلبی می‌توان یافت و گرنه اگر فرضاً دین مجموعه‌ای از اسرار غیرقابل شناسایی بود نقش هدایت‌کنندگی نداشت و انسانهای عادی نمی‌توانستند از آن بهره‌ای ببرند، بلکه صرفاً مخصوص خواص و برگزیدگان بود که آنان بسیار اندک و معدودند. دین در صورتی می‌تواند در هدایت و سعادت آدمی نقش‌آفرینی کند و مؤثر بیفتد که پیام آن برای مخاطبانش قابل درک و فهم و دسترس‌پذیر باشد، نه اینکه اسرار پیچیده و غامضی ارائه دهد که تنها شمار اندکی از خواص بتوانند آن را بفهمند.

برخی از معاصران ما نیز در مقالات و سخنان خود گفته‌اند که فلسفی شدن و عقلانی شدن یا علمی شدن دین یعنی سکولاریزه شدن دین و سکولاریزه شدن دین را مساوی و معادل با فلسفی شدن و عقلانی شدن دین گرفته‌اند. این نظر نیز خام و ناسنجیده و نادرست است و با تعمق کافی ابراز نشده است. اگر چنین باشد پس تکلیف دینیهایی مانند اسلام که در بطن و متن تعالیم خود دعوت به تعقل و اندیشه و فلسفه‌ورزی و تبعیت از برهان و استدلال می‌کنند چه خواهد بود و

سکولاریزه شدن در مورد آنها چگونه توجیه‌پذیر خواهد شد؟

حقیقت آنست که تئوری عقلانیت و عرفی شدن وبر، نظریه‌ای خطاآلود است و از کاستیهایی رنج می‌برد و تلقی نادرست او از دین علت اصلی این کاستیهاست. تفسیر سکولاریزاسیون و تحویل آن به فلسفی شدن و عقلانی شدن نیز نظریه‌ای سست و غیرقابل دفاع است و علاوه بر آنکه با آرای رایج جامعه‌شناسان در تفسیر پدیدهٔ سکولاریزاسیون سازگاری و همخوانی ندارد با محتوای آموزشهای برخی از دینهای بزرگ نیز تضاد و تعارض آشکاری دارد. توجه به عقلانیت در متن خود ادیان، بخصوص دین اسلام، لحاظ شده و دستورات و آموزشها و جهان‌نگری این دین خودداری ابعاد عمیق و گستردهٔ فلسفی و عقلی و علمی و عرفانی است، پس چگونه می‌توان از فلسفی شدن آن دم زد و آن را معادل سکولاریزه شدن این دین گرفت؟ و راه خروج از بن‌بست سکولاریزم را خلاصی از شر عقل فلسفی دانست؟!

بالتر از همهٔ اینها دین پدیده‌ای ماندگار در زندگی بشر است و ریشه دarter از آن است که با سکولاریزه شدن موقت از میان برود یا محو شود. پیش از این آدمی را حیوان ابزارساز (Homo Faber)، حیوان اقتصادی (Homo economicus)، حیوان سخن‌ورز (Homo loquax)، حیوان سیاسی (Homo Politicus)، حیوان هوشمند (اندیشه‌ورز) (Homo Sapiens)، حیوان بازیگر (Homo ludens)، حیوان ارتباطی (Homo Communicus) می‌گفتند و روانشناس معروفی مثل اریک فروم از انسان به عنوان حیوان‌نه‌گو (Homo negans)، حیوان امیدوار (Homo esperans)، سخن می‌گفت.^{۱۵} اما دین پژوهان بزرگی مانند میرچالیاده^{۱۶} امروز از انسان بعنوان حیوان دین‌ورز (Homo religiosus)^{۱۷} نام می‌برند و یاد می‌کنند و البته الیاده در این عقیده تنها نیست بلکه وارث سنت پدیدشناسان بزرگ دین است و متفکران بزرگی همچون رودلف اتو را پشت سر خود دارد.

دین‌گرایی بشر و رویکرد او به امر قدسی و مینوی (Numinous) ریشه در سرشت و ساختار وجودی او دارد و امروز روانشناسان دین به ما می‌گویند که نیاز به ایمان، نیاز به تعلق به بیکرانه، نیاز به رستگاری و نیاز به پرستش، از نیازهای اصیل آدمی است و دین حقیقتی بی‌بدیل و جایگزین‌ناپذیر است که نه علم و نه فلسفه هیچیک نمی‌توانند جای آن را بگیرند و نقش آن را ایفا

۸. یکی از مفیدترین و غنی‌ترین تحقیقات در این باب کتاب زیر است که نگارنده امید می‌برم در فرصتی دیگر به معرفی و تشریح دیدگاه‌های آن بپردازیم، مشخصات کتابشناسی آن بدین‌قرار است:

Religious Liberty and the Secular State, John M. Swomley, New York, 1987.

۹. مصرعی است از فروغ فرخزاد که شاید برای جماعت روشنفکر ما هنوز هم جاذبه داشته باشد.

۱۰. این تعبیر بلند و عالمانه و زیبا را علامه اقبال لاهوری در کتاب ارزشمند «احیای فکر دینی در اسلام» آورده است، بدانجا رجوع شود.

۱۱. این جریان که گاه با نام «مکتب انتقادی فرانکفورت» از آن یاد می‌کنند هنوز در جامعه‌ها مناسبت‌ناخیز نیست و منابع متفن و معتبر درباره آن بسیار اندک است، برای آشنایی اجمالی با سردمداران و نمایندگان این نهضت فکری به کتابهای «ساختار و تأویل متن»، «اندیشه انتقادی و مدرنیته» از بابک احمدی و «مکتب فرانکفورت» نوشته تام باتامور، ترجمه دکتر محمود کتابی مراجعه نمایید. در برخی از نشریات ادواری کشور نیز جست و گریخته مقالاتی درباره هابرماس و میشل فوکو به چاپ رسیده که مطالعه آنها نیز می‌تواند سودمند باشد.

۱۲. در باب سنت و رابطه آن با مدرنیسم جای بحث فراوان است و نگارنده در اینمورد مقالات، مصاحبه‌های و سخنرانیهای داشته است که امید می‌برد بزودی آنها را منتشر سازد، اما مطالعه مقاله سنت (Tradition) در دایرةالمعارف دین و مقاله‌ای با همین نام در دایرةالمعارف علوم اجتماعی (به زبان انگلیسی) برای دانش‌پژوهان علاقمند به اینگونه مباحث بسیار آموزنده و راهگشا تواند بود.

۱۳. برای نمونه بنگرید به: کفایة‌الاصول، مرحوم آخوند خراسانی (ره)، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۰۹ ه.ق. مبحث «اجتهاد در تقلید»، ص ۴۶۸ که بحثی درباره نخطئه و تصویب دارد.

۱۴. در مورد دیدگاه ویر می‌توان به منابع زیر مراجعه نمود: زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، نوشته لیویس کوزر، ترجمه محسن نلانی؛ جامعه‌شناسی ماکس ویر، نوشته ژولین فروند، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر؛ دانشمند و سیاستمدار، اثر ماکس ویر با مقدمه ریمون آرون، ترجمه احمد نقیب‌زاده؛ اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری؛ اثر ماکس ویر، ترجمه دکتر عبدالمعبود انصاری، که البته ترجمه‌ای ناقص و نارساست و خطاهای بسیاری در آن راه یافته و توصیه نگارنده این است که در صورت امکان به ترجمه دقیق انگلیسی آن که توسط تالکوت پارسونز انجام گرفته مراجعه شود. کتاب «مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی»، ج ۲، نوشته ریمون آرون، ترجمه باقر پرهام نیز بحث مبسوطی درباره ویر دارد که خواندنی است.

۱۵. بنگرید به: انقلاب امید، اریک فروم، مجید روشنگر، صص ۱۰۲-۹۸، انتشارات قیروزه، ۱۳۷۴.

۱۶. میرچالیا (Mircea Eliade) اسطوره‌شناس، قوم‌شناس، نمادشناس، دین‌پژوه و مورخ تاریخ ادیان در سال ۱۹۰۷ در بخارست، پایتخت رومانی دیده به جهان گشود، تحصیلاتش را در دانشگاه بخارست به پایان برد و مدت چهار سال در هند زبان سانسکریت و فلسفه هندی را نزد سورتدرانات دسگوپتا آموخت و چند سالی را نیز در یکی از دیرهای بودایی دامنه هیمالیا گذراند. سراسر جنگ جهانی دوم را به عنوان وابسته فرهنگی کشورش در پرتغال گذراند، و در همین سالها بود که رمان حماسی «جنگل ممنوع» را نوشت که خود آنرا بهترین اثر و کتاب خود می‌داند و در آن به کوشش آدمی برای گریز از زمان و وحشت تاریخ پرداخت. او مدتی در پاریس استاد دانشگاه سوربن بود. در اکثر دانشگاه‌های اروپا و آمریکا درس داده و در پایان عمر صاحب کرسی تدریس رشته ادیان در دانشگاه شیکاگو بود. آثار فراوانی در زمینه دین‌پژوهی و تاریخ ادیان، اسطوره‌شناسی و ادیان کهن و عرفان شمنی دارد. زندگی‌نامه او در ج ۵ دایرةالمعارف دین (به زبان انگلیسی) آمده که مطالعه آن آموزنده و مفید است.

۱۷. الیاده در اکثر آثار خود این تعبیر را بکار برده اما در کتاب زیر مقاله مستقلی تحت عنوان «انسان ابزارساز و انسان دین‌ورز» (Homo Faber and Homo Religiosus) دارد که بسیار جالب و آموزنده است. مشخصات کتابشناسی متنی یادشده به شرح زیر است:

The History of Religions: Retrospect and Prospect, (ed.), Joseph M. Kitagawa, New York, 1985.

۱۸. به مقاله «جامعه‌شناسی دین» در دایرةالمعارف دین، زیر نظر الیاده، که پیشتر از آن یاد کردیم، مراجعه شود.

جامعه‌شناسان بزرگی نیز در عرصه تحقیقات جامعه‌شناختی درباره دین به این نتیجه رسیده‌اند که پروسه و پدیده سکولاریزه‌شدن دین نه تعمیم‌پذیر است و نه اجتناب‌ناپذیر^{۱۸}. یعنی که هم تعمیم آن به همه ادیان کاری نارواست و هم ایجاد رعب و هراس از وقوع اجتناب‌ناپذیر آن کاری نابجا و نادرست است. با اینهمه وظیفه دشوار تفسیر دین و اجرای دستورات و احکام آن همچنان باقی است و همچنان از ظرافت‌ها و شکنندگی‌های خاص برخوردار و نظارت و دقت و خبرگی دانایان و فرزندانگاران دردمند و متعهد را طلب می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

* مقاله حاضر تحریر سخنرانی نگارنده در تالار شهید آوینی است که در تاریخ ۱۲ / ۱۲ / ۱۷۴ ایراد گردیده است.

۱. به مقاله (Secularization) نوشته برابان ویلسون در ج ۱۳ دایرةالمعارف دین، زیر نظر میرچالیا، مراجعه شود.

۲. همانجا.

۳. بنگرید به: فلسفه روشنگری، ارنست کاسیرر، ترجمه یدالله موفن، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰.

۴. بنگرید به مقاله جامعه‌شناسی دین (Sociology of Religion) نوشته ویستون دیویس که در ج ۱۳ دایرةالمعارف دین زیر نظر میرچالیا، به چاپ رسیده است. نگارنده این مقاله را به همراه بسیاری مقالات دیگر در حوزه دین‌شناسی و شناخت ایمان ترجمه نموده‌ام که در مجموعه‌ای به نام «دین‌شناسی تطبیقی و عرفان» از سوی انتشارات آوای نور چاپ و منتشر شده است.

۵. در مورد این تعبیر که از ماکس ویر است بنگرید به: فرهنگ جامعه‌شناسی، نوشته نیکلاس آبراکرامبی، استفن هیل، برابان اس. ترنر، ترجمه حسن پویان، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷، ص ۳۱۳.

۶. این تعبیر از هاروی کاسک است که در کتاب معروفش به نام (The Secular City) بکار برده است. او پیدایش مفهوم شهروندی و تکیه بر حقوق شهروندی به جای تکالیف و وظایف دینی و نیز شخصی‌شدن دین، یعنی امری که دولت بطور عادی حق مداخله در آن را ندارد از علائم سکولاریزه‌شدن می‌داند و معتقد است که جدایی دین از سیاست، لازمه سکولاریزم در قلمرو سیاست است. کاسک در تحلیل خود از سکولاریزم و پروسه سکولاریزه‌شدن به محورهای زیر اشاره کرده است: موضع ضد روحانی داشتن، جدانگاری نهادهای دینی و دنیوی، کاهش اقتدار و مرجعیت دینی، تحول درک و فهم و نگرش آدمیان نسبت به جهان، از بین رفتن فهم و نگرش دینی نسبت به جهان و کنار نهادن اسطوره‌های فراطبیعی و نمادهای مقدس و محتویمت تاریخ و خلاصه: قداست زدایی از جامعه و جهان. او همچنین به ابزاری‌شدن اندیشه، کاهش تعلق عاطفی به جهان، حذف تفسیر دینی و معنوی از هدف زندگی، اشاره نموده و اکثر این موارد را شاخص و نشانه سکولاریزه‌شدن و یا از میانی ایدئولوژی سکولاریزم می‌انگارد و در کتاب پرآوازه‌اش به تفصیل درباره آنها بحث کرده است.

۷. در این مورد می‌توان به کتابهای درسی رشته ادیان که در زبانهای اروپایی به وفور یافت می‌شود مراجعه کرد، نیز در کتابهای مربوط به «فلسفه دین» به تعریفهایی که پیرامون دین ارائه شده غالباً پرداخته شده است، ما در اینجا خوانندگان علاقمند را به دو منبع زیر ارجاع می‌دهیم که مراجعه به آنها می‌تواند بسیار سودمند و آگاهی‌بخش باشد مشخصات این دو منبع بدین‌قرار است:

The World's Religions, (ed.), Stewart sutherland, Leslie Houlden, Peter clarte, Friedhelm Hardy, London, 1998.